

نمایش برای اجرا در خیابان و یا صحنه "

پلنگ

نوشته سید امیر رستگار

((مرد سفید پوشی چون آنهایی که در سیرکها میبینیم پلنگی را زنجیر شده پارچه و یا گونی بر سر کشیده شده میان میدانگاه یا جایی که قرار است نمایش اجرا شود میکشد))

مرد: برین کنار ، خطرناکه ... مواظب باشین برین کنار ...

(زنجیر پلنگ را به گوشه ای محکم میکند)

مرد: سلام ، سلام به شما دوستان و عزیزانی که اینجا جمع شدین تا نمایش مارو ببینید ، مطمئنم که از نمایش ما خوشتون می اد نمایش ما در مورد یک موجوده بله یک موجود خطرناک (پلنگ نعره میزند و میخواهد خودش را آزاد کند)

پلنگ: منو از اینجا بیار بیرون

مرد: این موجود خطرناک کسی نیست جز یک پلنگ

(پارچه و یا گونی را از سر پلنگ میکشد و چهره اش دیده میشود و به تماشاگر)

شما با پلنگ چقدر آشنا ئید ؟ شما می‌دونید پلنگ چه حیوونیه ؟ خوب عیبی نداره من بهتون میگم پلنگ یک حیوون درنده ، دونده ، وحشی ، مغرور ، از همه مهمتر رام نشدنیه ... خوب توجه داشته باشید رام نشدنی و اما من ، من میخوام این پلنگ وحشی مغرور دونده درنده رام نشدنی رو رامش کنم

پلنگ : چه غلط اون میخواد منو رام کنه پلنگو ؟ تو فکر کردی من کی ام ؟ برگ چغندر!!!
مرد: نه تو پلنگی ... (رو به تماشاگر) من برای رام کردن حیوانات وحشی شگرد خاص خودمو دارم ... حساس ترین قسمت بدن اون یعنی شکمشو در نظر بگیرین

پلنگ: آخ گفتم شکم جون مادرت یه چیزی بده ما بخوریم که دارم از گشنگی میمیرم
مرد: ای پلنگ بی تربیت هنوز یاد نگرفتی وقتی چند نفر نشستن و نکات میکنن بلند شی و بایستی ؟
پلنگ : چی؟ من ، پلنگ جلوی پای توی آدمیزاد بلند شم و بایستم ؟ خیلی پر رویی
مرد: خيله خوب ، میتونی بلند نشی... اما یادت باشه تا وقتی که یاد نگرفتی به بزرگتر از خودت احترام بزاری از غذا خبری نیست

پلنگ : یعنی چی ؟ تو نمیتونی به من غذا ندی (به تماشاگر) شما بهش بگین اون نمیتونه این کارو بکنه

مرد: چرا؟

پلنگ: طبق کنوانسیون حمایت از حیوانات وحشی تو موظفی به من گوشت بدی

مرد: این قانون رو من خودم گذاشتم خودمم لغوش میکنم

پلنگ: این نامردیه

مرد: اگه گرسنه ات شد و دلت غذا خواست فقط کافیه از جات بلند شی و باستی

پلنگ: ای با تو دیگه چقدر عقده ای هستی بلند شدن که چیزی از پلنگ بودن ما کم نمیکنه بیا

بلند شدم حالا گوشت بده بخورم

مرد: آفرین،براش دست بزنین... تو نشون دادی پلنگ با عرضه ای هستی و لیاقت گوشت خوردن و

داری ... اما قبل از اینکه گوشت بخوری باید ازمن تشکر کنی

پلنگ: چی؟

مرد: (به تماشاگر) اگه کسی برای شما کاری کنه شما از اون تشکر نمی کنید ؟ دیدی همه این کار و میکنن

پلنگ: چطوری؟

مرد: باید جلوی پای من زانو بزنی و به من تعظیم کنی

پلنگ: تو فکر می کنی من کی ام ؟.... جلوی پای تو زانو بزنم ؟ نه داداش اونی که زانو میزنه مرغه نه پلنگ

مرد: باشه ، پس از گوشت خبری نیست

پلنگ: نیست که نیست خبری نیست اصلا مهم نیست ...

مرد: میتونی یه کار دیگه کنی

پلنگ: چکار

مرد: میتونی این سنگ و از جولوی پای من برداری ، خیلی سنگینه فکر نمیکنم زورت برسه

پلنگ: زورم به این نمیرسه ،(با تمسخر) اگه وزنش ده برابر اینم بود بازم ورش میداشتم

مرد: خوب پس ورش دار آفرین تو تعظیم کردی تو پلنگ زرنگی هستی تعظیم کردی پلنگ : نه

مرد: چرا حالا وقت گوشت خوردنه بیا ...وای این چه دندونایه که داری

پلنگ: چطور؟

مرد: دندونات زرد و کثیفه مگه تو مسواک نمیزنی ؟

پلنگ: مسواک دیگه چیه ؟

مرد: باید روزی سه بار مسواک بزنی.... دهن تو باز کن ببینم (پلنگ دهنش را باز میکند)اوه اوه اوه

کار از مسواک زدن گذشته همه دندونات خرابه و چرک کرده

پلنگ: خوب باشه

مرد: باشه؟ وقتی دندونات چرک کنه خونتو کثیف میکنه خونت که کثیف شد میزنه به قلبت اونوقت

قلبت میگیره و میمیری

پلنگ: میمیرم ؟

مرد: بله میمیری تو که نمیخواهی بمیری ؟

پلنگ : نه ... نمیخوام ، حالا میگی چکار کنم

مرد: باید دندوناتو بکشی

پلنگ: هه تو دیگه کی هستی آخه نادون اگه دندونامو بکشم چطور گوشت بخورم

مرد: نیازی نیست گوشت بخوری میتونی آب گوشت بخوری تازه میکروبهاش هم گرفته شده

پلنگ: جواب پلنگهای دیگه رو چی بدم؟ اونا بهم میخندن

مرد: نگران نباش بقیه پلنگها هم دندوناشون کشیدن و دارن آبگوشت میخورن

پلنگ: راست میگی چقدر خیط

مرد: خوب حالا چکار میکنی میکشی؟

پلنگ: راستش

مرد: میکشی؟!!!!.... (دندانهای پلنگ را میکشد)

مرد:چقدر خوشگل شدی پلنگ بابا الان کشیدن دندون و عمل کردن دماغ مد شده هر ننه قمری این

کار و میکنه

پلنگ: خوب حالا گوشت می دی بخوریم یا نه

مرد: نه

پلنگ: نه؟ مرتیکه از صبح هزار جور بلا سرم آوردی آبرو و حیثیتم و بردی دندونامو کشیدی پنجه

هامو چیدی حالا میگی نه

مرد: نه بخاطر اینکه صدات زشته ، نعره میزنی

پلنگ: بابا یکی بیاد به این بگه من پلنگم نعره زدن تو خون منه باید نعره بزnm اگه نعره نزnm چکار

کنمنکنه انتظار داری برات میو میو کنم

مرد: آفرین میو میو چقدر بهت آرامش میده ، امتحان کن

پلنگ: برو پی کارت

مرد: گوشت...

پلنگ: خيله خوب میو

مرد: آروم تر

پلنگ: میو

مرد: عشوه دار تر

پلنگ: میو

مرد: نازک تر

پلنگ: میو میو میو میو

مرد: آفرین بر اش دست بزین تو یه پلنگ واقعی هستی

پلنگ: بسه دیگه یکمی گوشت بده بخورم

مرد: باشه اما قبل از اون باید یه کاری بکنی

پلنگ: چکار کنم

مرد: ببین من یه قانونی رو برای پلنگها تصویب کردم ، می خوام به اون گوش کنی و نظرتو بگی اگه

مخالف بودی که هیچی اما اگه موافق بودی از گشنگی خلاص میشی

پلنگ: باشه.... ندید قبول.... مردم از گشنگی

مرد: بخونم؟

پلنگ: آره زودتر بخون

مرد: یک- طبق قانون مصوبه من ازاین پس پلنگها حق خوردن ، دیدن ، نشستن ، حرف زدن را

ندارن مگر با مجوز رسمی و محضری از رام کننده مربوطه

پلنگ: قبوله

مرد: دو- هیچ پلنگی حق دراز کشیدن نفس کشیدن آزاد بودن خندیدن را نداره مگر با مجوز از رام

کننده محترم

پلنگ: قبوله

مرد: سه- هیچ پلنگی حق نفس کشیدن غذا خوردن نگاه کردن را نداره مگر با

پلنگ: مجوز از رام کننده محترم خيله خوب قبوله حالا گوشت بده بخوریم

مرد: نه

پلنگ: نه؟!!!

مرد: تو بی عرضه ترین ، پست ترین، بی لیاقت ترین و خودخواه ترین پلنگی هستی که تا حالا دیدم ، تو لیاقت هیچی رو نداری. پلنگی که در مورد ممنوعاش اینطور قضاوت کنه لیاقت خوردن گوشت نداره تو باید علف بخوری پلنگ خودخواه (برایش علف میریزد)

پلنگ: (متعجب) علف نه نه

مرد: چرا.... تو گشنه ای بخور بخور

پلنگ : من گشنه ام

مرد: بخور

پلنگ : من گشنه ام گشنه (علف میخورد و اشک میریزد آرام)

مرد: بله دوستان رسیدیم به آخر نمایش امید وارم این دیگه رام شد حالا میتونیم زنجیر هاشو باز کنیم این دیگه یک پلنگ نیست یک الاغه ... (زنجیر هایش را باز میکند)

پلنگ : نه نه

مرد:الاغ عر عر کن

پلنگ : نه

مرد: تو یه الاغی عر عر کن

پلنگ : نه من پلنگم بخدا من پلنگم

تو یه الاغی عر عر کن... عر عر کن..... عر عر کن... (شلاقش میزند)

(عرعر میکند)

مرد: خمشو (سوارش میشود)خوب باید بریم الاغ پلنگهای دیگه منتظر منن

(هر دو از میان مردم میگذرند و میروند)

پایان

سیدامیر رستگار

زمستان هفتاد نه